

ویلیام بارت

اگزستانسیالیسم چیست؟

ترجمہ

منصور مشکین پور



This is a Persian translation of
What is Existentialism?
by William Barrett
Grove Press, Inc., New York
Translated by Mansour Meshkinpoush
Āgāh Publishing House, Tehrān, 2015
info@agahbookshop.ir

سرشناسه: بارت، ویلیام، ۱۹۱۳-۱۹۹۲ م. Barrett, William
عنوان و نام پدیدآور: اگزیستانسیالیسم چیست؟ / ویلیام بارت؛ ترجمه منصور مشکین پور.
مشخصات نشر: تهران: نشر آگاه، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۲۴ ص:؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک: 978-964-416-346-3
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: [1947]. What is existentialism?
یادداشت: چاپ سوم.
موضوع: اگزیستانسیالیسم
نمایشه افزوده: مشکین پور، منصور، مترجم
رده بندی کنگره: ۷۱۳۹۴ الف ۲ ب / ۸۱۹
رده بندی دیویی: ۱۴۲/۷۸
شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۹۳۴۹۰



ویلیام بارت

اگزیستانسیالیسم چیست؟

ترجمه منصور مشکین پور

چاپ یکم ترجمه فارسی: ۱۳۵۴، چاپ دوم: ۱۳۶۲، آماده سازی و نظارت بر چاپ: دفتر نشر آگاه

حروف نگاری و صفحه آرایی: فرحناز رسولی، نمونه خوانی: فرهاد گلچین

طرح جلد: محمود رضا لطیفی

چاپ یکم (بخش نخست): ۱۳۹۴ ۱

شمارگان: ۳۳۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

مؤسسه انتشارات آگاه

خیابان انقلاب، بین فروردین و اردیبهشت، شماره ۱۳۴۰

تلفن: ۶۶۴۶۷۳۲۳، فکس: ۶۶۴۶۰۹۳۲

فروش اینترنتی: www.agahbookshop.ir

قیمت: ۱۰,۰۰۰ تومان

فهرست

۷	پیش‌گفتار
۱۹	۱. «وجودی» کیست؟
۳۳	گفت‌وگویی خیالی
۴۶	هگل و کیرکگارد
۵۳	۲. اگزستانسیالیسم برای خود دستگاهی می‌جوید
۵۵	هستی و زمان
۶۰	وجود بشری: توصیف خصوصیات اصلی آن
۶۷	دل‌بستگی
۷۰	مرگ
۷۷	زمان
۸۳	۳. درک واقع و تأثرات مسلک وجودی
۹۰	نمودشناسی و رویه نمودشناسی
۱۰۰	آن فرد
۱۰۵	۴. چهارچوب تاریخی: اگزستانسیالیسم به‌مثابه «قطعه‌ای فلسفی»
۱۰۸	«هنر»
۱۱۱	جامعه
۱۱۹	آیین‌ها

پیش‌گفتار

این سؤال که «اگرستانسیالیسم چیست؟» دیگر آن هیجانی را که عنوان مهیج روزنامه‌ها زمانی برمی‌انگیخت از دست داده است. اما کنجکاوی درباره آن هم چنان برجاست، به‌طورکلی باید بگویم، کنجکاوی در این باره پیگیرتر و دامنه‌دارتر و به اعتقاد من، مجدانه‌تر شده است. اکنون وقتی مردم این سؤال را می‌کنند، دیگر طالب آن پراکنده‌گویی‌هایی که در اواخر سال ۱۹۴۰ دربارهٔ مکتبی ادبی در پاریس رواج داشت نیستند. نیک یا بد، اگرستانسیالیسم در طراز نحوه‌های وزین تفکر جهان امروز برای خود جایی باز کرده است.

این بخش از کتاب زمانی ریشه گرفت که اگرستانسیالیست‌های فرانسوی تازه در امریکا شناخته می‌شدند. بیگانه‌ی کامو^۱ تازه ترجمه شده بود، و دو نمایش‌نامه از سارتر - بن‌پست و مگس‌ها - در نیویورک به روی صحنه آمده بود. در آن هنگام من در نشریه‌ای^۲ کار می‌کردم و سخت مشغول بررسی آثار نویسندگان فرانسوی بودم. همکارانم

پیشنهاد کردند که چون آگاهی از اگزستانسیالیسم به صورت نیاز همگانی درآمده است، من به بیان مطلب همت گمارم. نتیجه کوشش آن روز بخش نخستین این کتاب است که چون زیر فشارهای خاص آن زمان پدید آمده است، حالت فکری آن دوران را باز می‌نماید.

شاید هنوز هم مورو^۱، قهرمان کتاب پیگانه، تجسم تمام عیار حالت فکری آن زمان باشد. گو این‌که این رمان برای خود کامو احساسی شخصی به شمار می‌آمد، اما قهرمان آن بی‌کم‌وکاست مظهر ادبی انسان غربت‌زده است، انسانی که هم فرزند رانده‌شدگان داستایوسکی و کافکا، و هم پیامبر ژولیده‌موهای چرمینه‌پوشی است که ده سال بعد پدیدار شدند. گرچه مورو کار خود را به عنوان مردی فقیر و بی‌اهمیت، یعنی به عنوان دفترنویسی که در پست‌ترین رتبه مقامات اداری اجتماع گیر کرده است آغاز می‌کند، اما در اواخر کار که جسورانه با مرگ خود رویه‌رو می‌شود، سیمای بشری اصیلی به خود می‌گیرد، و شکوه و اعتباری به هم می‌رساند. شاید در ادبیات غربی نتوان این رمان را بزرگ‌ترین اثری که در باب «غربت» آدمی نوشته شده است محسوب داشت، با این‌همه، کامو با نوشتن آن، چیزی بسیار پرمعنا بر آثار نویسندگان روسی و کافکا افزوده است. در رمان او منطق و روشن‌بینی فرانسوی به هم آمیخته و مطلب را با وضوح تمام عرضه می‌کند. مسائلی که در کتاب او مطرح است — انزوای درمان‌ناپذیر فرد، مکانیزم‌های بی‌معنای جامعه که او را تباه می‌کند، جرئت مواجهه با مرگ در عین پای‌بندبودن به زندگی — همه این مسائل مبتلا به اگزستانسیالیسم، یا دست‌کم یک روی اگزستانسیالیسم است.

روی دیگر اگزیستانسیالیسم ابداً مطلبی نیست که به ادراک ادبی مربوط باشد، بلکه مستقیماً به فلسفه مربوط است. مطالب مورد توجه اگزیستانسیالیست‌ها، مسائلی است که به همهٔ آدمیان و بنابراین به فیلسوف حرفه‌ای نیز مربوط است. اما فیلسوف چون اهل فن است حق دارد بپرسد که آیا این فلسفه چشم‌انداز تازهٔ باارزشی در برابر اندیشهٔ غربی قرار می‌دهد یا نه. اگر فلسفه‌ای مطلب تازه‌ای را بیان کند، آنگاه تاریخ فلسفه به‌تمامی در معرض تغییر واقع می‌شود. لذا از آغاز، تهیهٔ گزارشی دربارهٔ حالت فکری دوران بعد از جنگ در فرانسه کم‌تر مورد دل‌بستگی من بود، بلکه بیش‌تر مشتاق بودم اندیشهٔ اگزیستانسیالیستی را در جویبار تاریخ قرار دهم، به این معنی که ابتدا مناسب آن را با فلسفه‌پردازی‌های معاصر بازنمایم و سپس، در پهنایی وسیع‌تر، مسیرش را در فرهنگ غربی از زمان نهضت رمانتیسم تاکنون دنبال کنم. [...].

از این تکیه و تأکید هگلی بر این که «ماهیت روح آدمی اساساً تاریخی است»، تا شعار اگزیستانسیالیستی: «آدمی نهادی ندارد، بلکه فقط تاریخی دارد» بیش از یک گام فاصله نیست و آن هم گامی نه‌چندان بلند. زیرا اگر قبول کنیم که روح آدمی فقط تا حدودی وجود دارد که بتوان آن را در اشکال و صور اجتماعی از قبیل هنر، قانون، آداب و رسوم مجسم دید، در آن صورت محتوای انسانیت ما عبارت خواهد بود از ساخته و پرداخته‌هایی که خود تاریخ بیرون داده و بر روی هم انباشته است. انسان از مجرای تاریخی که خود درست می‌کند به صورتی که هست درمی‌آید. برون از تاریخ، نهادی برای آدمی انگاشتن نهادی جاوید و تغییرناپذیر، تصویری باطل است. چنین است آن نتایج قاطع و کلی که از نظریهٔ هگل دربارهٔ روح گرفته

می شود. و از این جاست که می توان او را بنیان گذار اگزستانسالیسم شمرد. فرزندان طاغی او - مارکس، کیرکگارد، و نیچه - هیچ کدام نمی توانستند بی وجود این پدری که مدعی بودند معکوس و کج راهه می رود، به کام یابی هایی که به دست آوردند نایل شوند.

خود هگل توجه نداشت که این نقطه نظر اساساً تاریخی، مانند نغمه ناسازی که هرگز هم ساز نخواهد شد وارد دستگاه او شده است. چون که ایمانی دلیرانه به این که اشیاء در مرحله غایی، هم آهنگ هستند او را بر سر پا نگه می داشت. با آن که به نحوی خستگی ناپذیر در جست و جوی داستان های اندوه بار، تصادمات، و ناسازگاری های تاریخ بود، ولی همواره چنین به نظر می رسید که از ماوراء این ظواهر نغمه موزون هم آهنگی را می شنود. در این جا مقایسه ای میان هگل و بتهوون ابداً بی تناسب نیست و شاید خود هگل که معتقد به روح زمان^۱ بود، اگر می توانست به قفا بنگرد، از این مقایسه خرسند می شد. این دو مرد هردو در یک سال متولد شدند (۱۷۷۰) و طومار زندگانی هردو تقریباً مقارن هم پیچیده شده (بتهوون در سال ۱۸۲۷ و هگل در سال ۱۸۳۱). بتهوون در مقایسه با موسیقی دانان پیش از خود، به ابتکاراتی نامأنوس از قبیل ترکیب صداهای ناساز، دادن تغییرات ناگهانی در پرده ها و نت های موسیقی دست زد.

برخی از موسیقی دانان حتی ادعا می کنند که در آثار پایان عمر او آغاز موسیقی ناساز عیان است. اما هر قدر هم برخورد آهنگ ها در سنفونی های او سخت و مبرم جلوه کند، باز هماهنگی حلال در پایان آن سنفونی ها طنین انداز است. سنفونی تاریخ که هگل آن را آفریده نیز چنین است. روح همواره می تواند به قرارگاه خود در دستگاه

۱. اصل این لغت به زبان آلمانی Zeitgeist است. - م.

اصلی بازگردد. اما هر آن‌جا که یک چنین وفوری از نغمه‌های ناساز وجود دارد، همین قدر کافی است که انسان قدم بعدی را بردارد تا حریم امن هم‌آهنگی یک‌سره ناپدید شود. و همراه آن از نغمه‌های موزون پایان کار که حلال مشکلات بود اثری باقی نماند. این واقعه در موسیقی صورت گرفت. و پس از هگل چیزی که بسیار شبیه آن بود در فلسفه پیش آمد.

از عصر هگل به بعد، فلاسفه ما نیز، به تعبیری، ناساز می‌اندیشند. هنگامی که هماهنگی‌های پر عظمت از بین رفتند، بسیاری از مردمان دل‌زده می‌شوند و از جهانی که در چشم‌شان گسسته و بی‌ارتباط جلوه می‌کند، روی برمی‌گردانند. هنگامی که اگزیستانسیالیسم نخستین بار در کشور ما (امریکا) شناخته شد، بسیاری از شکایت‌ها و اعتراض‌های عمومی، ناشی از واقعیت‌های ناساز و نامطبوعی بود که اگزیستانسیالیسم درباره‌ی آن‌ها صحبت می‌کند ولی مردم ترجیح می‌دهند که آن‌ها را به دست فراموشی بسپارند. این شکایت‌ها به نظر من شبیه به انتقادهایی است که از آهنگ‌سازان فقط به سبب آن‌که موسیقی ناساز نوشته‌اند به عمل می‌آید. اگر ما در جهانی ناساز زندگی می‌کنیم، باید بیاموزیم که موسیقی خود را نیز ناساز ترکیب کنیم. از آن گذشته، باید بیاموزیم که در چنین جهانی طبق مقتضیات آن بیندیشیم.

ویلیام بارت